

بررسی سندی و دلالتی حدیث «علی ولی کل مؤمن بعدی» در منابع فریقین*

غلامحسین زینلی^۱

چکیده

یکی از روایات متواتر رسول خدا ﷺ که بر امامت بلافضل علی بن ابی طالب علیه السلام دلالت دارد، حدیث «علی ولی کل مؤمن بعدی» است. این حدیث را که رسول خدا ﷺ در جریان سپاهیان یمن بیان داشته‌اند، بیش از ده نفر از صحابه از آن حضرت نقل کرده‌اند، و در منابع دست اول امت اسلامی ثبت شده است. قید «بعدی» یا «من بعدی» در این حدیث موجب شده تا دانشمندان اهل سنت نتوانند کلمه «ولی» را در این حدیث بر معنای محبت و نصرت حمل کنند. از آن جا که سایر معانی «ولی» نیز با این حدیث تناسب ندارد، تنها راه باقی مانده آن است که کلمه «ولی» را در این حدیث بر معنای سرپرستی، تصرف در امور، و امامت حمل کرده، و روایت را دلیل امامت بلافضل امام علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دهیم، و این حقیقتی است که برخی از عالمان اهل سنت نیز به آن اذعان کرده‌اند.

واژگان کلیدی

حدیث، ولایت، ولی، امامت، علی.

مقدمه

یکی از دلایل امامت بلافضل علی بن ابی طالب علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیث نبوی صحیح «... علی ولی کل مؤمن بعدی» است.

این حدیث با اسناد و تعابیر مختلفی توسط جمعی از صحابه، از رسول خدا ﷺ نقل شده، و در منابع دست اول امت اسلامی، ثبت گردیده است. به نظر می‌رسد جامع‌ترین نقلی که از این

* تاریخ دریافت: ۹۹/۶/۳ تاریخ پذیرش: ۹۹/۷/۲۹

۱. استادیار گروه قرآن و اهل بیت علیهم السلام پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی قم، ایران (ghhz313@gmail.com).

حدیث موجود است تعبیری است که ترمذی در سنن خود از طریق صحابی پیامبر ﷺ (عمران بن حصین) ثبت کرده است.

در این نقل آمده است: رسول خدا ﷺ سپاهی اعزام داشت و علی بن ابی طالب را فرمانده آن قرار داد. سپاه غنایمی به دست آورد که در میان آن، کنیزی وجود داشت، و علی بن ابی طالب آن را (از بابت خمس) تصاحب نمود، اما سپاهیان این رفتار علی را نپسندیدند. چهار نفر از اصحاب پیامبر ﷺ (که عضو سپاه بودند) هم پیمان شدند که هنگام ملاقات پیامبر ﷺ رفتار علی را به اطلاع آن حضرت برسانند.

و رسم مسلمانان نیز بر این بود که هرگاه از سفر باز می‌گشتند ابتدا نزد رسول خدا ﷺ رفته بر آن حضرت سلام می‌کردند (و گزارشی از سفرشان ارائه داده) سپس متفرق شده و به خانه‌های خود می‌رفتند.

چون سپاهیان از سفر بازگشتند نزد رسول خدا ﷺ رفتند و بر آن حضرت سلام کردند. یکی از آن چهار نفر برخاست و گفت: ای رسول خدا، آیا نگاه نمی‌کنید به علی بن ابی طالب که چنین و چنان (= کنایه از بد رفتاری علی علیه السلام) رفتار کرده است. رسول خدا ﷺ به نشانه اعتراض از وی روی گرداند. سپس نفر دوم بلند شد و همانند سخنان نفر اول را تکرار نمود. رسول خدا ﷺ به نشانه اعتراض از او روی گرداند. سپس نفر سوم برخاست و همانند سخنان نفر اول و دوم را تکرار نمود، رسول خدا ﷺ از او نیز روی گرداند. سپس نفر چهارم برخاست و همان سخنان را تکرار نمود، در این جا رسول خدا ﷺ در حالی که غضب در چهره ایشان آشکار شده بود، به آنان رو کرد و فرمود:

ما تریدون من علی؟ ما تریدون من علی؟ ما تریدون من علی؟ إِنْ عَلِيًّا مَتَى وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ
وَلِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي (ترمذی، ۱۴۱۹ق: ج ۵، ۴۵۰)؛
از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ به طور حتم
علی از من است، و من از او هستم، و او پس از من سرپرست همه مؤمنان است.

سیرتدوین حدیث در منابع اهل سنت

عالمان اهل سنت این حدیث را حداقل از طریق سیزده نفر از صحابه از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند.

نخستین عالمان اهل سنت در دهه‌های آخر قرن دوم هجری این حدیث را در آثار خود ثبت کرده‌اند. به نظر می‌رسد در میان آثار موجود دانشمندان اهل سنت، نخستین اثری که این

حدیث در آن ثبت شده، *مسند طیالسی* اثر سلیمان بن داود طیالسی معروف به ابوداود طیالسی (م ۲۰۴ق) است.

وی دو بار حدیث را نقل کرده است. در مرتبه نخست حدیث را با سندی صحیح از طریق «عمران بن حصین» از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود:

ما لهم ولعلیٰ إنّ علیاً منّی وأنا منه وهو ولی کلّ مؤمن بعدی (طیالسی، بی تا: ۱۱۱)؛
آنها با علی چه کار دارند؟ بدون تردید علی از من است و من از او هستم، و او پس از من سرپرست همه مؤمنان است.

و در مرتبه دوم حدیث را از طریق ابن عباس از رسول خدا ﷺ نقل کرده که حضرت خطاب به علی علیه السلام فرمود:

أنت ولی کلّ مؤمن بعدی (همان: ۳۶۰)؛
تو پس از من سرپرست همه مؤمنانی.

پس از طیالسی، ابن ابی شیبه کوفی (م ۲۳۵ق) حدیث مورد نظر را یک بار از طریق عمران بن حصین شبیه آنچه در نقل ترمذی گذشت، نقل کرده است (ابن ابی شیبه کوفی، ۱۴۰۹ق: ج ۷، ۵۰۴).

پس از ابن ابی شیبه، احمد بن حنبل شیبانی (م ۲۴۱ق) حدیث یاد شده را در کتاب *مسند* سه بار از طریق سه تن از صحابه نقل کرده است.

نخست از طریق «عمران بن حصین» با تعبیری شبیه آنچه از ترمذی نقل شد (احمد بن حنبل، بی تا: ج ۳۳، ۱۵۴)؛ دوم از طریق عبدالله بن عباس با تعبیر: «أنت ولی فی کلّ مؤمن بعدی» (همان: ج ۵، ۱۸۴)؛ سوم از طریق بریده با تعبیر: «لا تقع فی علی، فإنّه منّی وأنا منه، وهو ولیکم بعدی، وإنّه منّی وأنا منه، وهو ولیکم بعدی» (همان: ج ۳۸، ۱۱۸)، از بدگویی درباره علی بپرهیز، زیرا او از من است و من از او هستم، و او پس از من سرپرست شما است. او از من است و من از او هستم، و او پس از من سرپرست شما است.

احمد بن حنبل در اثر دیگرش کتاب *فضائل الصحابه* نیز حدیث مورد نظر را چند بار نقل کرده است. سه بار با سه سند از طریق عمران بن حصین نقل کرده است (احمد بن حنبل، ۱۴۳۰ق: ج ۲، ۷۵۰، ۵۶۸، ۸۰۶). یک بار حدیث را با تعبیر «أنت ولی کلّ مؤمن بعدی ومؤمنه» از طریق عبدالله بن عباس نقل کرده است (همان: ج ۲، ۸۵۱). و سه بار با سه سند از طریق بریده (همان: ج ۲، ۸۵۷، ۸۵۹، ۸۶۰).

قابل ذکر است کتاب فضائل الصحابه در عربستان سعودی تحقیق و چاپ چهارم آن در سال ۱۴۳۰ق نشر یافته است. و محقق کتاب آقای «وصی الله بن محمد عباس» بدون آن که ایرادی بر سند نقل های مختلف حدیث مورد نظر وارد کند، سندهای این حدیث را از مرتبه «صحیح» به مرتبه «حسن» تقلیل داده است، که اقدامی بر خلاف موازین و معیارهای رجالی دانشمندان اهل سنت و غیرمعارف است.

پس از احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶ق) بخشی از حدیث را از طریق «براء بن عازب» نقل کرده که رسول خدا ﷺ خطاب به علی رضی الله عنه فرمود:

أنت مَنِّي وأنا منك (بخاری، ۱۴۱۰ق: ج ۴، ۴۰۰).

ناصرالدین البانی معتقد است عبارتی که بخاری نقل کرده جزئی از حدیث ولایت است (البانی، ۱۴۱۵ق: ج ۱۹۸).

پس از بخاری، ابن ابی عاصم (م ۲۸۷ق) حدیث مورد نظر را دو بار با سند صحیح از طریق عمران بن حصین و عبدالله بن عباس نقل کرده است (ابن ابی عاصم، ۱۴۱۳ق: ۵۵۰، ۵۵۲).

پس از ابن ابی عاصم، احمد بن شعیب نسایی (م ۳۰۳ق) حدیث یاد شده را سه بار از طریق عمران بن حصین (نسائی، ۱۴۱۱ق: ج ۵، ۴۵، ۱۲۶، ۱۳۳) و یک بار بخشی از حدیث را از طریق حُبشی بن جناده نقل کرده است (همان: ج ۵، ۴۵).

پس از قرن سوم هجری نیز جمع کثیری از عالمان برجسته اهل سنت این روایت را در آثار خود نقل کرده اند. از آن جمله اند:

- ابویعلی موصلی (م ۳۰۷ق) (موصلی، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۲۹۳)؛

- ابن حبان (م ۳۵۴ق) (ابن حبان، ۱۴۱۴ق: ج ۱۵، ۳۷۴)؛

- ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (م ۳۶۰ق) (طبرانی، بی تا، ج ۱۲، ۷۸؛ ج ۱۸، ۱۲۹)؛

- ابوعبدالله حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ق) (حاکم نیشابوری، بی تا: ج ۳، ۱۱۱ و ۱۳۴)؛

- ابن عبدالبر (م ۴۶۳ق) (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق: ج ۳، ۱۰۹۱)؛

- علی بن حسن ابن عساکر دمشقی (م ۵۷۱ق) سه بار از طریق ابن عباس (ابن عساکر،

۱۴۱۵ق: ج ۴۲، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۹۹) و دو بار از طریق بریده و عمران بن حصین نقل کرده

است (همان: ج ۴۲، ۱۸۹، ۱۹۸-۱۹۹)؛

- محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸ق) (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۸، ۱۹۹)؛

- علی بن ابی بکر هیثمی (م ۸۰۷ق) (هیثمی، ۱۴۰۸ق: ج ۹، ۱۲۰) و...

سیرتدوین حدیث در منابع شیعه امامیه

عالمان شیعه نیز حدیث مورد نظر را در آثار خود ثبت کرده‌اند. آنان حدیث یاد شده را گاه با ذکر سند و گاه بدون سند، از طریق عبدالله بن عباس، عمران بن حصین، بریده اسلمی، و جابر بن عبدالله انصاری، از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند.

نقل‌هایی از حدیث ولایت را که عالمان شیعه از ابن عباس و عمران بن حصین در آثار خود آورده‌اند، فاقد سند شیعی بوده، و آن را از منابع اهل سنت گرفته‌اند. شماری از عالمان شیعه که روایت را این‌گونه نقل کرده‌اند عبارتند از: شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) (ابن بابویه، ۱۳۶۲ش: ۲)؛ قاضی نعمان مغربی (م ۳۶۳ق) (مغربی، ۱۳۸۵ق: ج ۱، ۱۹). وی حدیث را بدون سند نقل کرده است. ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷ق) حدیث را بدون ذکر سند نقل کرده (حلبی، ۱۴۰۴ق: ۱۳۸). اما به نظر می‌رسد او نیز حدیث را از منابع اهل سنت گرفته است. ابن بطریق (م ۶۰۰ق) (ابن بطریق، ۱۴۰۷ق: ۸۵، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۳-۲۰۵ و ۲۱۳). وی حدیث را از مسند احمد بن حنبل نقل کرده است. سید بن طاووس (م ۶۶۸ق) (سید بن طاووس، ۱۴۰۰ق: ج ۱، ۶۵). اربلی (م ۶۹۳ق)، (اربلی، ۱۳۸۱ق: ج ۱، ۸۳، ۱۷۷ و ۲۹۰). علامه حلی (م ۷۲۶ق)، (علامه حلی، ۱۴۱۱ق: ۲۵۱). رضی الدین حلی (م قرن ۸ق) (حلی، ۱۴۰۸ق: ۲۴۵). بیاضی (م ۸۷۷ق)، وی یک بار حدیث را از ابن مغزلی و بار دوم از سنن ترمذی و مسند احمد بن حنبل نقل کرده است (بیاضی، ۱۳۸۴ق: ج ۲، ۵۸؛ ج ۳، ۲۳۳).

شماری از عالمان شیعه حدیث مورد نظر را با تعبیر: «إِنَّ عَلِيًّا وَلِيَّكُمْ بَعْدِي» از طریق بریده اسلمی با سندی که برخی از رجال آن شیعه می‌باشند نیز نقل کرده‌اند. از آن جمله‌اند: شیخ طوسی (م ۴۶۰ق)، (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۲۴۹). طبرسی امامی (م ۵۵۳ق) (طبرسی، ۱۳۸۳ق: ۱۲۰-۱۲۱) ابن شهر آشوب مازندرانی (م ۵۸۸ق)، (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق: ج ۲، ۳۳؛ ج ۳، ۵۱).

نگاهی به سند حدیث

در صحت سند حدیث مورد نظر تردیدی وجود ندارد. برخی از دلایلی که این معنا را تأیید می‌کند عبارت است از:

۱. ثبت حدیث در آثار معتبر روایی

ثبت حدیث در آثاری مانند صحیح بخاری (بخاری، ۱۴۱۰ق: ج ۴، ۴۰۰)، و صحیح ابن حبان (ابن حبان، ۱۴۱۴ق: ج ۱۵، ۳۷۴)، و سنن ترمذی (ترمذی، ۱۴۱۹ق: ج ۵، ۴۵۰)، و سنن نسایی

(نسائی، ۱۴۱۱ق: ج ۵، ۴۵، ۱۲۶ و ۱۳۳)، بدان معنا است که مؤلفان کتب یاد شده که در ثبت روایات در کتبشان دقت فراوانی به کار می‌برده‌اند، حدیث مورد نظر را صحیح می‌دانسته‌اند، وگرنه از ثبت آن در آثار خود پرهیز می‌کردند.

۲. تصریح دانشمندان به صحت حدیث

شماری از دانشمندان بزرگ اهل سنت به صحت سند حدیث یاد شده تصریح کرده‌اند. از جمله:

۱. متقی هندی حدیث را از ابن جریر طبری (م ۳۱۰ق) نقل کرده و می‌نویسد:
«ابن جریر صححه» ابن جریر حدیث یاد شده را صحیح دانسته است (متقی هندی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۳، ۱۴۲).

۲. حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ق) پس از نقل حدیث می‌نویسد:

هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه (حاکم نیشابوری، بی‌تا: ج ۳، ۱۱۱ و ۱۳۴).

۳. شمس‌الدین ذهبی (م ۷۴۸)، وی نیز در ذیل مستدرک حاکم، نظر حاکم نیشابوری مبنی بر صحت حدیث را تأیید کرده است (همان).

۴. محب‌الدین طبری (م ۶۹۴ق) در فصل فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام از کتاب خود می‌نویسد:

ومنها وهو اقواها سنداً ومتناً حدیث عمران بن حصین: «أَنَّ عَلِيًّا مَتَّى وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي».

که حدیث را از حیث متن و سند قوی‌ترین حدیث در بیان فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام می‌داند (محب طبری، بی‌تا: ج ۱، ۲۲۳).

۵. نورالدین هیثمی (م ۸۰۷ق) پس از نقل حدیث از طریق ابن عباس می‌نویسد:

رواه احمد والطبرانی فی الکبیر والأوسط باختصار ورجال احمد رجال الصحیح غیر رأی بلج الفزازی وهو ثقة (هیثمی، ۱۴۰۸ق: ج ۹، ۱۲۰).

۶. متقی هندی (م ۹۷۵ق) پس از نقل حدیث از طریق عمران بن حصین می‌نویسد:

صحیح (متقی هندی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۱، ۶۰۸).

۷. ناصرالدین البانی (م ۱۴۲ق) در تصحیح کتاب السنة از ابن ابی عاصم در ذیل حدیث

نوشته است:

إسناده صحيح، رجاله ثقات على شرط مسلم (الباني، ١٤١٥ق: ٥٥٠).
و در ذيل نقل ديگري از حديث نوشته است:

إسناده جيد، رجاله ثقات رجال الشيخين (همان: ٥٥١).

٣. بررسی سند حديث

حديث مورد نظر را حافظان حديث از طريق چند نفر از صحابه با سندهای متعدد، از رسول خدا ﷺ نقل کرده اند. قديمی ترين سندهای اين حديث را می تواند در مسند ابی داود طيالسی (م ٢٠٤ق) يافت. وی حديث را از طريق دو نفر از صحابه نقل کرده است. نخست از طريق «عمران بن حصين» (طيالسی، بی تا: ١١١)، و دوم از طريق عبدالله بن عباس (همان: ٣٦٠).

سند اول طيالسی

رجال اين سند عبارتند از:

سليمان بن داود طيالسی؛ شعبة بن حجاج؛ يزيد الرشك، مطرف بن عبدالله؛ عمران بن حصين (همان: ١١١)، که شرح حال مختصر آنان به شرح زير است:

ابی داود طيالسی: وی از رجال صحاح و سنن شش گانه است. نعمان بن عبدالسلام، احمد بن حنبل، ابن معين، عجلي، نسائي، ابن حبان، ابن ابی حاتم، خطيب بغدادی، ابن سعد و... او را توثيق کرده اند (ابن حجر، ١٤٠٤ق: ج ٤، ١٦٠-١٦٣؛ ابن حبان، ١٣٩٣ق: ج ٨، ٢٧٥؛ عجلي، ١٤٠٥ق: ج ١، ٤٢٧؛ ذهبی، ١٣٨٢ق: ج ٢، ٢٠٣-٢٠٤).

شعبة بن حجاج: وی از رجال صحاح و سنن شش گانه است. رجال شناسان وی را از بزرگ ترين حافظان عصر خود به شمار آورده، و او را امير المؤمنين علم حديث دانسته اند (مزی، ١٤١٣ق: ج ١٢، ٤٩١)، ابن سعد، عجلي، ابن حبان، احمد بن حنبل، و... وی را توثيق کرده اند (همان: ج ١٢، ٤٨٩-٤٩١، ٤٩٤؛ ابن حجر، ١٤٠٤ق: ج ٤، ٢٩٧-٣٠٢؛ ابن حبان، ١٣٩٣ق: ج ٦، ٤٤٦؛ عجلي، ١٤٠٥ق: ج ١، ٤٥٦).

يزيد الرشك: وی از رجال صحاح شش گانه است. ابن معين، ابوزرعه، ابوحاتم، ترمذی، نسائي، ابن حبان، ابن سعد، و... او را توثيق کرده اند (ابن حجر، ١٤٠٤ق: ج ١١، ٣٢٥-٣٢٦؛ ابن حبان، ١٣٩٣ق: ج ٧، ٦٣١؛ ذهبی، ١٣٨٢ق: ج ٤، ٤٤٤؛ ابن معين، دارمی، بی تا: ٢١٥ و ٢٣٣).

مطرف بن عبدالله: وی از رجال صحاح شش گانه است. ابن سعد، عجلي، ابن حبان، و... او را توثيق کرده اند. (ابن حجر، ١٤٠٤ق: ج ١، ١٥٧-١٥٨؛ ابن حبان، ١٣٩٣ق: ج ٥، ٤٢٩؛ عجلي، ١٤٠٥ق: ج ٢، ٢٨٢؛ ذهبی، ١٣٨٢ق: ج ٤، ١٢٤-١٢٥).

عمران بن حصین: وی صحابی و از نظر اهل سنت بی نیاز از توصیف و توثیق است.

سند دوم طیالسی

رجال سند دوم ابی داود طیالسی، به جز خود طیالسی عبارتند از:
ابو عوانه و ضاح یشکری: وی از رجال صحاح و سنن شش گانه است. ابوزرعه وی را ثقه، و ابوحاتم او را ثقه و راستگو و کتاب وی را صحیح، احمد بن حنبل و یحیی بن معین و یعقوب بن شبیه، و ابن حبان، و محمد بن سعد، و عجللی، و ابن شاهین، و ابن خراش، او را موثق دانسته اند.

ذهبی و ابن عبدالبر معتقدند رجال شناسان بر وثاقت او اجماع دارند (ابن حجر، ۱۴۰۴ق: ج ۱۱، ۱۰۴-۱۰۶؛ عجللی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ۳۴۰؛ ذهبی، ۱۳۸۲ق: ج ۴، ۳۳۴؛ مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۳۰، ۴۴۵-۴۴۸).

یحیی بن سلیم (= ابو بلج): جمع کثیری از محدثان ثقه، از وی روایت نقل کرده، ابن معین، ابن سعد، نسائی، دارقطنی، ابن حبان، یعقوب بن سفیان، فسوی، ابراهیم بن یعقوب جوزجانی، ابوالفتح ازدی و... او را توثیق کرده، ابن ابی حاتم او را بدون ایراد، و روایاتش را خوب دانسته است (ابن حجر، ۱۴۰۴ق: ج ۱۲، ۴۱؛ ابن حبان، ۱۳۹۳ق: ج ۷، ۶۱۵؛ عجللی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ۳۵۳؛ ذهبی، ۱۳۸۲ق: ج ۴، ۳۸۴؛ ابن معین الدوری، بی تا: ج ۱، ۵۰؛ مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۳۳، ۱۶۲-۱۶۳).

عمرو بن میمون: وی از رجال صحاح و سنن شش گانه است. ابن معین، ابن خراش، ابن سعد، نسائی، ابن نمیر، و ابن حیان او را توثیق کرده اند (ابن حجر، ۱۴۰۴ق: ج ۸، ۹۵؛ ابن حبان، ۱۳۹۳ق: ج ۷، ۲۲۴؛ عجللی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ۱۸۶؛ دارمی، بی تا: ۱۴۵؛ مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۲۲، ۲۶۳).

عبدالله بن عباس: وی از بزرگان صحابه پیامبر و بی نیاز از توثیق و توصیف است.

۴. تواتر حدیث

علاوه بر ثبت حدیث در منابع معتبر روایی، و تصریح جمعی از دانشمندان به صحت آن، و تصریح رجال شناسان به وثاقت رجال سند روایت، به نظر می رسد معیاری که دانشمندان اهل سنت برای روایت متواتر ذکر کرده اند در این روایت نیز وجود دارد. دانشمندان اهل سنت برای اثبات تواتر حدیث دو معیار ذکر کرده اند. جمعی از آنان، نقل حدیث توسط چهار نفر (ابن حزم، بی تا: ج ۲، ۱۳۵؛ ج ۹، ۷؛ جصاص، ۱۴۰۵ق: ج ۳، ۵۱) یا پنج نفر از صحابه را برای اثبات

تواتر کافی دانسته‌اند (ابن حزم، بی تا: ج ۸، ۴۵۳؛ غزالی، ۱۴۱۹ق: ۳۲۹). و جمع دیگری از آنان برای اثبات تواتر یک روایت نظر سختگیرانه تری برگزیده و معتقدند باید حداقل ده نفر از صحابه حدیثی را نقل کنند تا تواتر آن ثابت شود (سیوطی، ۱۴۲۶ق: ج ۲، ۱۷۶؛ زبیدی، ۱۴۰۵ق: ۳۰-۳۲).

و این معیار، در حدیث ولایت نیز وجود دارد، چرا که بیش از ده نفر از صحابه آن را از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند. از آن جمله‌اند:

۱. علی بن ابی طالب رضی الله عنه (ابن مردویه، ۱۴۲۴ق: ۲۸۹؛ متقی هندی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۱، ۶۱۲؛ قندوزی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۱۷۰)؛
۲. امام حسن مجتبی رضی الله عنه (قندوزی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۱۷۱)؛
۳. ابن عباس (طبرانی، بی تا: ج ۱۲، ۷۸؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۴۲، ۱۹۹)؛
۴. عمران بن حصین (طبرانی، بی تا: ج ۱۸، ۱۲۹؛ حاکم نیشابوری، بی تا: ج ۳، ۱۱۱؛ نسائی، بی تا: ۸۷ و ۹۸؛ نسائی، ۱۴۱۱ق: ج ۵، ۴۵ و ۱۳۳؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۴۲، ۱۹۸)؛
۵. بریده اسلمی (نسائی، بی تا: ۹۹؛ نسائی، ۱۴۱۱ق: ج ۵، ۱۳۳؛ ابن مردویه، ۱۴۲۴ق: ۱۱۹)؛
۶. ام سلمه (ابن مردویه، ۱۴۲۴ق: ۱۱۹؛ قندوزی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۱۷۱)؛
۷. جابر بن عبدالله انصاری (قندوزی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۱۷۳)؛
۸. براء بن عازب (نسائی، ۱۴۱۱ق: ج ۵، ۱۳۲؛ نسائی، بی تا: ۹۷؛ بخاری، ۱۴۱۰ق: ج ۴، ۴۰۰)؛
۹. ابوسعید خدری (قندوزی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۱۷۱)؛
۱۰. حُبشی بن جنادة (نسائی، ۱۴۱۱ق: ج ۵، ۴۵)؛
۱۱. وهب بن حمزه (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ج ۴۲، ۱۹۹؛ ابن حجر، ۱۴۱۵ق: ج ۶، ۴۸۸)؛
۱۲. عمرو عاص (خوارزمی، ۱۴۱۴ق: ۲۰۰).

دلالت حدیث بر امامت بلا فصل علی رضی الله عنه

دلالت این حدیث بر امامت بلا فصل علی رضی الله عنه روشن است، چون قید «بعدی» یا «من بعدی» در حدیث مانع آن است که کسی بتواند کلمه «ولی» را در این حدیث بر معنای محبت و نصرت حمل کند، زیرا محبت و نصرت چه از ناحیه علی رضی الله عنه نسبت به مردم باشد، و چه از ناحیه مردم نسبت به آن حضرت، اختصاص به بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندارد، بلکه در زمان پیامبر نیز کاملاً ممکن است. به این صورت که همزمان با این که مؤمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دوست می‌دارند و یاری

می‌کنند علی علیه السلام را نیز دوست بدارند و یاری کنند. لذا اگر کلمه «ولی» به معنای محبت و نصرت باشد، در حدیث، نیازی به قید «بعدی» وجود ندارد. و قید بعدی نشان می‌دهد که کلمه «ولی» در این حدیث، به معنایی غیر از محبت و نصرت به کار رفته است، و آن معنا چیزی نیست جز امامت و سرپرستی امام علی بن ابی طالب علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

فرد متعصبی مانند ابن تیمیه نیز اذعان کرده که کلمه «ولی» در این حدیث، قابل حمل بر معنای محبت و نصرت نیست، زیرا قید «بعدی» در حدیث، مانع اراده این معنا است، چون اگر «ولی» به معنای محبت و نصرت باشد، نیاز به قید «بعدی» نیست. سخن ابن تیمیه درباره این حدیث چنین است:

فألولاية التي هي ضدّ العداوة لا تختص بزمان... فقول القائل «علي ولي كل مؤمن بعدي» كلام يمتنع نسبته الى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، فإنه إن أراد الموالات لم يحتاج أن يقول «بعدي» وإن أراد الإمارة كان ينبغي أن يقال: «وال علي كل مؤمن (ابن تیمیه، ج ۷، ص ۳۹۱-۳۹۲).

ولایتی که به معنای محبت است، اختصاص به زمان خاصی ندارد... سخن گوینده که گفته است: «علی ولی کل مؤمن بعدی» سخنی است که نمی‌توان آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داد، زیرا گوینده این سخن، اگر از کلمه «ولی» معنای محبت را اراده کرده باشد، در این صورت نیازی به ذکر کلمه «بعدی» نیست، و اگر کلمه «ولی» را به معنای امیر و حاکم گرفته باشد، شایسته بود بگوید: «وال علی کل مؤمن».

عبدالرحمن مبارکفوری شارح سنن ترمذی در شرح حدیث اذعان می‌کند که حدیث با قید «بعدی» بر امامت بلا فصل علی علیه السلام دلالت دارد. اما به گمان او قید «بعدی» جزء حدیث نبوده بلکه ساخته یک نفر شیعه است که در سند حدیث قرار دارد، و او این قید را به حدیث مورد نظر افزوده است. وی می‌نویسد: این حدیث گاهی به صورت «وهو ولی کل مؤمن من بعدي»، آمده و گاهی حرف «من» حذف شده و به صورت «... ولی کل مؤمن بعدي» ذکر شده است. وی سپس می‌نویسد:

وقد استدّل به الشيعة على أن علياً رضی الله عنه كان خليفة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من غير فصل، واستدلّهم عن هذا باطل، فإن مداره عن صحة زيادة لفظ «بعدي» وكونها صحيحة محفوظة قابلة للإحتجاج، والأمر ليس كذلك، فإنها قد تفرد بها جعفر بن سليمان وهو شيعي بل هو غال في التشيع... فإن قلت: لم يتفرد بزيادة قوله بعدي جعفر بن سليمان بل تابعه عليهما أجح الكندي... قلت: أجح الكندي هذا أيضاً شيعي... والظاهر أن زيادة «بعدي» في هذا الحديث من وهم هذين الشيعيين ويؤيده أن الإمام أحمد

روی فی مسنده هذا الحديث من عدة طرق ليست فی واحدة منها هذه الزيادة ... فظهر بهذا كنهه أنّ زيادة لفظ بعدی فی هذا الحديث ليست بمحفوظة بل هی مردودة، فاستدلال الشيعة بها على أنّ علياً رضي الله عنه كان خليفة بعد رسول الله من غير فصل، باطل جداً (مباركفوری، بی تا: ج ۱۰، ۱۴۶-۱۴۷).

شیعه به این حدیث استدلال کرده بر این که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه بلا فصل آن حضرت بوده است؛ اما این استدلال باطل است. زیرا این استدلال مبتنی بر آن است که کلمه «بعدی» در حدیث، صحیح، و قابل استدلال باشد، در حالی که چنین نیست؛ زیرا تنها کسی که حدیث یاد شده را با کلمه «بعدی» نقل کرده، «جعفر بن سلیمان» است، و او شیعه، بلکه شیعه ای غالی است. اگر بگویید: جعفر بن سلیمان تنها راوی نیست که حدیث را با قید «بعدی» نقل کرده، بلکه «اجلح کندی» نیز از او پیروی نموده، و حدیث یاد شده را با قید «بعدی» نقل کرده است، من می گویم: اجلح کندی نیز شیعه است، ظواهر امر نشان می دهد که قید «بعدی» در حدیث، از خیالات و ساخته های این دو نفر شیعه باشد. مؤید این قضیه نیز آن است که احمد بن حنبل در کتاب مسنده این حدیث را از طرق مختلف نقل کرده، اما در هیچ یک از آن طرق، قید «بعدی» وجود ندارد... از مباحث گذشته روشن شد که لفظ «بعدی» در این حدیث، زیاده ای است که ثابت نشده، بلکه مردود است. در نتیجه استدلال شیعه به این حدیث، بر خلافت بلا فصل علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باطل است.

پاسخ

ناصرالدین البانی که خود از پیروان ابن تیمیّه به شمار می آید، در ذیل حدیث یاد شده سخنی دارد که هم پاسخ ابن تیمیّه محسوب می شود، و هم پاسخ مبارکفوری. البانی می نویسد: حدیث «إِنَّ عَلِيًّا مَتَى وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي» را ترمذی (سنن ترمذی، ح ۳۷۱۳)؛ نسائی (خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ۱۳، ۱۶-۱۷، ابن حبان (صحیح ابن حبان، ح ۲۲۰۳)، حاکم نیشابوری (مستدرک، ج ۳، ۱۱۰)، ابی داود طیالسی (مسند، ح ۸۲۹) و احمد بن حنبل (مسند، ج ۴، ۴۳۷-۴۳۸)، از طریق جعفر بن سلیمان ضبعی... از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «عمران بن حصین» نقل کرده اند.

وی سپس حدیث را مانند آنچه در سنن ترمذی آمده نقل کرده و می افزاید: من می گویم: جعفر بن سلیمان فردی موثق و از رجال صحیح مسلم است. و دیگر رجال حدیث نیز افرادی موثق اند. و به همین خاطر است که حاکم نیشابوری گفته است: حدیث یاد شده بر اساس معیارهای مورد نظر مسلم صحیح است، و ذهبی نیز نظر حاکم را تأیید کرده است. برای این

حدیث، شاهی نیز وجود دارد که آن را «أجلح کندی» از عبدالله بن بُریده، و او از پدرش بُریده نقل کرده است که رسول خدا ﷺ دو سپاه به یمن اعزام داشت و علیؑ را فرمانده یکی از دو سپاه قرار داد. وی سپس ماجرا را مانند آنچه از ترمذی نقل شد، نقل کرده و آورده است که پیامبر ﷺ به بُریده فرمودند: «لا تقع فی علی، فإِنَّه مَنیُّ أنا منه وهو ولیکم بعدی، وائِه مَنیُّ وأنا منه وهو ولیکم بعدی» از بدگویی دربارهٔ علیؑ بپرهیز، زیرا علیؑ از من است و من از او هستم، و او پس از من سرپرست شما است؛ او از من است و من از او هستم، و او پس از من سرپرست شماست.

این حدیث را احمد بن حنبل در *مسند* نقل کرده است (مسند، ج ۵، ۳۵۶). سند این حدیث نیکو، و رجال آن افرادی موثق، و از رجال بخاری و مسلم اند؛ غیر از «أجلح کندی» که ابن حجر در *تقریب التهذیب* او را شیعه‌ای راستگو دانسته است. البانی می‌افزاید:

اگر کسی بگوید: راوی حدیث بریده که ما به عنوان مؤید حدیث «... إِنَّ عَلِيًّا مَنِيٌّ وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي» ذکر کردیم، شیعه است، هم چنین در سند حدیث ولایت «... وَهُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» نیز شیعه دیگری به نام جعفر بن سلیمان وجود دارد، آیا این قضیه عیبی در آن حدیث محسوب نمی‌شود؟ می‌گوییم: هرگز، زیرا آنچه در راوی حدیث معتبر است این است که راستگو باشد و از قدرت حفظ برخوردار باشد، اما مذهب، و اعتقادات مذهبی، چیزی است که بین آن فرد و خدایش وجود دارد، و حساب آن با خداوند است. و به همین خاطر است که صاحبان *صحیح بخاری* و مسلم، و افراد دیگری جز آنان، از افراد مخالفی که ثقة بوده‌اند مانند: خوارج و شیعه، و جز آنان، حدیث نقل کرده‌اند. و به همین خاطر است که ابن حبان در کتاب *مشاهیر علماء الأمصار* (ص ۱۵۹) و کتاب *دیگرش کتاب الثقات* (ج ۶، ص ۱۴۰) جعفر بن سلیمان را شیعه‌ای غالی می‌داند، اما با این وجود، حدیث یاد شده را صحیح، و راوی آن، جعفر بن سلیمان را فردی موثق، و روایات وی را متقن دانسته است. در میان محدثان بزرگ ما اختلافی وجود ندارد که فرد راستگوی متقن، اگر در او بدعتی وجود داشته باشد، اما مردم را به آن دعوت نکند، تمسک به اخبار چنین فردی جایز است. مضاف بر این که حدیث مورد نظر، از طرق دیگری نیز نقل شده که در آن هیچ شیعه‌ای وجود ندارد (البانی، ۱۴۱۵ق: ج ۵، ۲۶۲-۲۶۴).

البانی در ادامه می‌نویسد:

اما سخن پیامبر ﷺ «إِنَّ عَلِيًّا مَنِيٌّ وَأَنَا مِنْهُ» را بخاری نیز در *صحیح خود* (صحیح بخاری، ج ۲۶۹۹) از طریق «براء بن عازب» نقل کرده است، که پیامبر ﷺ به علیؑ

فرمود: «أنت مَنِّي وأنا منك». این فراز از حدیث را حُبشی بن جناده نیز نقل کرده است (البانی، ۱۴۱۵ق: ح ۱۹۸).

و سخن پیامبر ﷺ «وهو ولی كل مؤمن بعدی» را ابن عباس نیز نقل کرده است. ابوداود طیالسی با ذکر سند از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

أنت ولی كل مؤمن بعدی (طیالسی، بی تا: ح ۲۷۵۲).

این فراز از سخن پیامبر ﷺ را احمد بن حنبل (مسند احمد، ج ۱، ۳۳۰-۳۳۱) و حاکم نیشابوری (مستدرک، ج ۳، ۱۳۲-۱۳۳) نقل کرده و سند آن را صحیح دانسته، و ذهبی نیز نظر حاکم را تأیید کرده است. و حق همان است که حاکم و ذهبی گفته‌اند. اما آنچه حقیقتاً مایه تعجب است آن است که شیخ الاسلام ابن تیمیه به خود جرئت داده تا حدیث صحیح ذکر شده در سطور فوق را تکذیب و انکار کند، به نظر می‌رسد آنچه موجب شده تا ابن تیمیه حدیث را تکذیب کند، زیاده روی او در ردّ بر شیعه بوده است (البانی، ۱۴۱۵ق: ج ۵، ۲۶۲-۲۶۴).

البانی می‌افزاید:

این حدیث دلالت ندارد که مولای مؤمنان فقط علی علیه السلام است، و برای مؤمنان جز علی علیه السلام مولایی وجود ندارد، لذا در این حدیث، چنان‌که شیعه گمان می‌کند، دلیلی وجود ندارد که نشان دهد علی علیه السلام از شیخین (= ابوبکر و عمر) به خلافت سزاوارتر است، زیرا ولایت به معنای دوستی، غیر از ولایتی است که به معنای امارت و فرماندهی است، ولایت هرگاه به معنای زعامت و فرماندهی باشد گفته می‌شود «والی كل مؤمن» (همان).

پاسخ

صدور حدیث ولایت از پیامبر ﷺ آن هم با قید «بعدی» قطعی و تردیدناپذیر است و چنان‌که در سخنان البانی نیز گذشت، وجود یک نفر شیعه در سند حدیث هیچ‌زیانی به صحت آن وارد نمی‌سازد. آنچه در راوی حدیث شرط است آن است که صادق باشد و از حافظه خوبی برخوردار باشد، و از دیدگاه رجال‌شناسان اهل سنت، به هیچ‌عنوان نمی‌توان راوی را به خاطر پیروی از مذهبی خاص، تضعیف نمود. ذهبی در شرح حال «ابان بن تغلب» می‌نویسد:

وی شیعه‌ای متعصب است، اما فردی راستگو است که احمد بن حنبل، ابن معین، ابوحاتم و... او را توثیق کرده‌اند. و چنین افرادی در میان تابعین و نسل پس از آنان، زیادند. اما افرادی دیندار، پرهیزکار، و راستگویند؛ اگر روایاتشان را نپذیریم، بخشی از روایات پیامبر ﷺ از دست ما خواهد رفت، و این مفسده‌ای آشکار است (ذهبی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ۵۹).

علاوه بر این، جعفر بن سلیمان ضبعی را احمد بن حنبل، ابن معین، محمد بن سعد و... توثیق کرده، و صاحبان صحاح، روایات وی را نقل کرده‌اند (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۵، ۴۴-۴۹).

«اجلح کندی» را نیز ابن معین، احمد بن عبدالله عجلی توثیق کرده، ابن عدی و ابن حجر عسقلانی، او را صالح الحدیث و راستگو دانسته‌اند، و غیر از مسلم، صاحبان دیگر صحاح از وی حدیث نقل کرده‌اند (مزی، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ۲۷۵-۲۸۰؛ ابن حجر، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۳۷). ضمن این‌که چنان‌که در سخنان البانی نیز گذشت، حدیث ولایت طرق دیگری هم دارد که هیچ یک از رجال آن شیعه نیستند، مانند سند اول ابوداود طیالسی که پیشتر گذشت.

اما سخن مبارکفوری که می‌گفت: احمد بن حنبل بارها این حدیث را نقل کرده، و در هیچ یک از نقل‌های خود قید «بعدی» را ذکر نکرده نیز نادرست است، زیرا احمد حدیث را حداقل سه بار در کتابش نقل کرده (احمد بن حنبل، بی‌تا: ج ۱، ۳۳۰-۳۳۱؛ ج ۴، ۴۳۷-۴۳۸؛ ج ۵، ۳۵۶)، و در هر سه بار قید «بعدی» را نیز ذکر کرده است.

اما سخن البانی که می‌گفت: این حدیث دلالت ندارد که مولای مؤمنان فقط علی علیه السلام است، و در این حدیث دلیلی وجود ندارد که نشان دهد علی علیه السلام از شیخین به خلافت سزاوارتر است (البانی، ۱۴۱۵ق: ج ۵، ۲۶۲-۲۶۴).

پاسخ

حدیث ولایت صراحت دارد که ولی همه مؤمنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام است، با اثبات این مسئله، علی علیه السلام بر شیخین نیز ولایت دارد. نیز حدیث صراحت دارد که تا علی علیه السلام زنده است، ولایت بر مؤمنان حق اوست. و ولایت حضرت بر همه مؤمنان وقتی تحقق پیدا می‌کند که دقیقاً از لحظه درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون فوت وقت، ولایت علی علیه السلام بر مؤمنان، و از جمله بر خلفای سه‌گانه، آغاز گردد، زیرا اگر میان درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آغاز ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام فاصله افتد، ممکن است در این فاصله، افرادی از مؤمنان فوت کنند، بدون آن‌که ولایت علی علیه السلام را درک کرده باشند. در حالی که حدیث صراحت دارد که علی علیه السلام بلافاصله پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ولی همه مؤمنان است. پس برای تحقق این امر باید ولایت علی علیه السلام متصل به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، تا از بروز مشکل فوق جلوگیری شود. بدین جهت حدیث ولایت بر امامت بلافاصله امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد. و با اثبات این مسئله، علی علیه السلام بر شیخین نیز ولایت دارد و پیشوای آنان نیز به شمار می‌رود.

علی علیه السلام پیشواست و آنان پیرو آن حضرت‌اند. لذا نه تنها آن حضرت به خلافت از شیخین

سزاوارتر است، بلکه خلافت و امامت حق آن حضرت است و آنان فاقد این حق اند، و در چنین شرایطی، در برتری علی علیه السلام بر شیخین هیچ تردیدی باقی نخواهد ماند.

بدون شک علت این که ابن تیمیه حدیث ولایت را انکار کرده، یا مبارکفوری قید «بعدی» را در حدیث تضعیف کرده، این بوده که آنان دیده‌اند کلمه «ولی» در این حدیث با قید «بعدی» معنایی جز امامت بلافصل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نمی‌تواند داشته باشد. و چون این معنا را با مبانی اعتقادی خود ناسازگار یافته‌اند، راه چاره را در این دیده‌اند که اصل حدیث، یا برخی از کلمات آن را تضعیف، و انکار کنند.

اما سخن ابن تیمیه و به تبع او البانی که گفته‌اند: ولایت به معنای دوستی، غیر از ولایت به معنای زعامت است، اگر در حدیث مورد نظر، کلمه «ولی» به معنای رهبری و زعامت بود، باید گفته می‌شد: «علی وال علی کل مؤمن» (ابن تیمیه، بی تا: ج ۷، ۳۹۱-۳۹۲) یا «... علی والی کل مؤمن» (البانی، ۱۴۱۵ق: ج ۵، ۲۶۴).

پاسخ

این سخن نیز نسنجیده است زیرا با استعمال کلمه «ولی» به معانی مختلف، شکل ظاهری آن تغییر نمی‌کند، و تفاوت معنا، از موارد استعمال مشخص می‌شود. و لغت‌شناسان این کلمه را به معنای حاکم و متصرف در امور، معنا کرده‌اند. راغب می‌نویسد:

الْوَلَايَةُ وَالْوَلَايَةُ: تَوَلَّى الْأَمْرَ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۸۸۵).

که ولایت به کسر و به فتح «واو» را به معنای سرپرستی و تصرف در امور دانسته است.

ابن منظور می‌نویسد:

قال ابن السكيت: الوَلَايَةُ بِالْكَسْرِ، السُّلْطَانُ (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۵، ۴۰۷).

وی می‌افزاید:

الْوَلِيُّ: وَلِي الْيَتِيمِ الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ وَيَقُومُ بِكَفَايَتِهِ. وَوَلِي الْمَرْأَةِ: الَّذِي يَلِي عَقْدَ النِّكَاحِ عَلَيْهَا (همان).

که ولی را به معنای سرپرست و متصرف در امور دانسته است.

وی می‌افزاید:

وَلِيَّهَا: أَيْ مَتَوَلَّى أَمْرَهَا (همان)؛

ولی آنها کسی است که سرپرست امورشان باشد.

جوهری می‌نویسد:

الولاية بالكسر: السلطان (جوهری، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ۲۵۳۰).

ابن اثیر می نویسد:

فی اسماء الله تعالی «الولی»: المتولی لأُمور العالم والخلائق القائم بها (ابن اثیر، ۱۳۶۴ش: ج ۵، ۲۲۷).

طریحی می نویسد:

الولی: الذی یدبر الأمر... والسلطان ولی أمر الرعیة (طریحی، ۱۳۷۵ش: ج ۱، ۴۵۵):
«ولی» کسی است که تدبیر امور را بر عهده دارد، و سلطان، سرپرست و حاکم رعیت است.

وی می افزاید: کمیت درباره علی ع گفته است:

ونعم ولی الأمر بعد ولیّه ومنتجع التقوی ونعم المقرب (همان: ۴۵۶):
علی ع نیکو سرپرستی است، پس از پیامبر ص...

ابوهلال عسکری می نویسد:

الولی علی وجوه: منها ولی المسلم الذی یلزمه القیام بحقه اذا احتاج الیه (عسکری، ۱۴۱۲ق: ۵۷۸).

علاوه بر این، کلمات «ولی» «وال» «والی» از یک ریشه و به یک معنا می باشند. ابن اثیر می نویسد: فی اسماء الله تعالی «الولی»: المتولی لأُمور العالم والخلائق... ومن اسمائه عزوجل «الوالی» وهو مالک الأشياء جميعها، المتصرف فیها (ابن اثیر، ۱۳۶۴ش: ج ۵، ۲۲۷)، که «ولی» و «والی» هر دو به معنای سرپرست و متصرف در امور است.

وی می نویسد:

وفی حدیث قتیبة، لما ولی خراسان قال لهم: إن ولیکم وال رؤوف بکم (همان: ج ۴، ۷).

زبیدی می نویسد:

قال قتیبة بن مسلم لما ولی خراسان: إن ولیکم وال شدید علیکم (زبیدی، ۱۴۱۴ق: ج ۱۱، ۳۵۲).

طریحی می نویسد:

الولی: الوالی (طریحی، ۱۳۷۵ش: ج ۱، ۴۵۵).

در موارد فوق کلمات «ولی» و «وال» هر دو به یک معنا، و به معنای حاکم است. چنان که ملاحظه شد، کلمه «ولی» به معنای متصرف در امور و امامت استعمال شده، و براساس دلیلی

که ابن تیمیه بیان کرد، کلمه «ولی» در حدیث به معنای محبت و نصرت هم نمی‌تواند باشد. دیگر معنای کلمه «ولی» هم تناسبی با این حدیث ندارد. از جمله: ولی به معنای نعمت‌دهنده (فراهیدی، بی تا: ج ۸، ۳۶۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۵، ۴۰۸).

اگر کلمه ولی در حدیث به معنای فوق باشد، معنای حدیث چنین می‌شود: «علی پس از من نعمت‌دهنده همه مؤمنان است». این معنا تناسبی با حدیث مورد نظر ندارد.

یا «ولی» به معنای صدیق و دوست (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۵، ۴۱۱). با لحاظ نمودن این معنا، معنای حدیث چنین می‌شود: «علی پس از من دوست همه مؤمنان است» که معنای درستی نیست.

یا «ولی» به معنای داماد (جوهری، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ۲۵۲۹). با لحاظ نمودن این معنا، معنای حدیث چنین می‌شود: «علی پس از من داماد همه مؤمنان است». که اراده این معنا کاملاً دروغ است.

یا «ولی» به معنای هم‌پیمان (عسکری، ۱۴۱۲ق: ۵۷۷-۵۷۸). یعنی «علی پس از من هم‌پیمان همه مؤمنان است». این معنا نیز درست نیست، زیرا تاریخ عهد و پیمانی را نشان نمی‌دهد که بعد از پیامبر ﷺ میان علی بن ابی طالب علیه السلام با همه مؤمنان منعقد شده باشد. دیگر معنای «ولی» نیز چنین وضعیتی دارد و هیچ یک از آنها نمی‌تواند در این حدیث، معنای درست، و قابل قبولی داشته باشد و به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

و تنها معنایی که باقی می‌ماند و کاملاً با حدیث تناسب دارد آن است که کلمه «ولی» را در این حدیث به معنای متصرف در امور و امامت بگیریم و حدیث را دلیل امامت بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دهیم.

کوشش خالد بن ولید در تضعیف شخصیت علی علیه السلام

نسائی با ذکر سند از بریده اسلمی نقل کرده که رسول خدا ﷺ ما را با سپاهی که فرمانده آن خالد بن ولید بود به یمن اعزام نمود. پیامبر ﷺ سپاه دیگری نیز به یمن اعزام داشت که فرمانده آن علی علیه السلام بود. پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه دو سپاه یک جا جمع شدند، فرمانده هر دو سپاه علی علیه السلام است، و هرگاه جدا بودند هر سپاهی از فرمانده خودش پیروی خواهد نمود.

دو سپاه با بنی‌زبید که اهل یمن و مشرک بودند جنگ نموده و پیروز شدیم، و افرادی از آنان را به اسارت گرفتیم، علی علیه السلام از میان اسیران کنیزی برای خود انتخاب نمود، خالد بن ولید در

این باره نامه‌ای به پیامبر ﷺ نوشت و به من دستور داد تا آن را به پیامبر ﷺ برسانم. من نامه را خدمت پیامبر ﷺ دادم و از علی علیه السلام به بدگویی پرداختم. چهره پیامبر ﷺ تغییر کرد، من عرض کردم: معذورم، زیرا مرا با کسی فرستاده‌اید و به من دستور داده‌اید از او اطاعت کنم. پس آنچه را که برای آن ارسال شده بودم به شما ابلاغ کردم. پیامبر ﷺ فرمود: ای بریده از بدگویی درباره علی علیه السلام پرهیز کن، چون علی علیه السلام از من است و من از او هستم، و او پس از من سرپرست شما است (نسائی، ۱۴۱۱ق: ج ۵، ۱۳۳).

علت کدورت برخی از صحابه از رفتار علی علیه السلام

در نقل‌های مختلف حدیث ولایت آمده است که علی علیه السلام کاری انجام داد که ناخشنودی یک یا چند نفر از اعضای سپاه را در پی داشت. درباره این واقعه نکاتی قابل ذکر است: **اولاً:** چنان‌که در گزارش شماری از دانشمندان مانند احمد بن شعیب نسائی (سنن نسائی، ج ۵، ۱۳۳) و ابن عساکر دمشقی (تاریخ دمشق، ج ۴۲، ۱۸۹) آمده، مخالفت افراد یاد شده با اقدام علی علیه السلام کاری سازمان یافته بود که خالد بن ولید آن را هدایت می‌نمود، وگرنه افراد یاد شده شخصاً مخالفتی با اقدام امیرالمؤمنین علیه السلام نداشتند. **ثانیاً:** از گزارش نسائی که پیشتر گذشت، استفاده می‌شود که هدف خالد بن ولید از این اقدام آن بود که چهره علی علیه السلام را نزد پیامبر ﷺ مخدوش سازد، و آن حضرت را از چشم پیامبر ﷺ بیندازد.

ثالثاً: در مورد اقدام علی بن ابی طالب علیه السلام در برخی از گزارش‌ها آمده است که سپاه با خود مقداری لباس حمل می‌کرد و در غیاب علی علیه السلام آن را در بین خود تقسیم نمودند، و چون علی علیه السلام از آنان خواست تا لباس‌ها را برگردانند تا پیامبر ﷺ درباره آن تصمیم بگیرند، شماری از آنان ناراحت شده و نزد پیامبر ﷺ از این اقدام علی علیه السلام شکایت کردند.

برخی از گزارش‌ها نیز نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین علیه السلام از میان غنائم کنیزی برای خود تصاحب نمود و این اقدام حضرت موجب شد تا خالد بن ولید کسانی را تشویق کند تا نزد پیامبر ﷺ از این رفتار علی علیه السلام شکایت کنند. این در حالی است که در منابع دست اول مانند مستند طیالسی (ص ۱۱۱ و ۳۶۰)؛ *والمصنف* اثر ابن ابی شیبیه کوفی (ج ۷، ص ۵۰۴)، نامی از کنیز به میان نیامده، بلکه آمده است: «آنان از علی علیه السلام چیزی دیدند که خوشایندشان نبود»؛ لذا این احتمال وجود دارد که مسئله کنیز نیز در این واقعه با هدف تخریب شخصیت علی بن ابی طالب علیه السلام گنجانده شده باشد.

نتیجه‌گیری

چنان‌که گذشت حدیث نبوی متواتر «... علی ولی کل مومن بعدی» که محدثان تشیع و تسنن به اتفاق آن را در آثار معتبر و دست‌اول خود ثبت کرده‌اند، و صحت آن در حدی است که برخی از عالمان متعصب وهابی نیز بر صحت آن تأکید کرده‌اند؛ بر امامت و ولایت بلافصل علی بن ابی‌طالب علیه السلام به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از صراحت کافی برخوردار است. و قید «بعدی» یا «من بعدی» که در این حدیث آمده مانع آن است که کسی بتواند کلمه «ولی» را در این حدیث بر معنای محبت حمل کند، و این حقیقتی است که عالمان متعصبی مانند ابن تیمیه نیز به آن ادعان کرده است.

از این رو تنها راه باقی مانده آن است که کلمه «ولی» را در این حدیث بر معنای سرپرستی و تصرف در امور حمل نموده و علی بن ابی‌طالب علیه السلام را به دلالت این حدیث ولی و پیشوای بلافصل امت اسلامی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدانیم و این حقیقتی است که عالمان شیعه امامیه از آغاز تاکنون بر آن تأکید کرده‌اند.

منابع

۱. ابن ابی شیبیه کوفی (۱۴۰۹ق)، *المصنف*، بیروت، دارالفکر.
۲. ابن ابی عاصم (۱۴۱۳ق)، *السنة*، تحقیق: ناصر الدین البانی، بیروت، المکتب الإسلامی.
۳. ابن اثیر، مجدالدین (۱۳۶۴ش)، *النهاية فی غریب الحدیث*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲ش)، *امالی*، بی‌جا، انتشارات کتابخانه اسلامیة.
۵. ابن بطریق، یحیی بن حسن (۱۴۰۷ق)، *العمدة*، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۶. ابن تیمیة (بی‌تا)، *منهاج السنة*، تحقیق: محمود رشاد سلام، بی‌جا، بی‌نا.
۷. ابن حبان (۱۳۹۳ق)، *کتاب الثقات*، هند، مجلس دائر المعارف العثمانیة.
۸. ابن حبان (۱۴۱۴ق)، *صحیح*، بی‌جا، مؤسسه الرسالہ.
۹. ابن حجر عسقلانی (۱۴۰۴ق)، *تهذیب التهذیب*، بیروت، دارالفکر.
۱۰. ابن حجر عسقلانی (۱۴۱۵ق)، *الاصابه*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۱۱. ابن حجر عسقلانی (۱۴۱۵ق)، *تقریب التهذیب*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۱۲. ابن حزم (بی‌تا)، *المحلی*، تحقیق: احمد محمد شاکر، بی‌جا، دارالفکر.
۱۳. ابن شهر آشوب (۱۳۷۹ق)، *مناقب آل ابی طالب علیهم السلام*، قم، مؤسسه انتشارات علامه.
۱۴. ابن عبدالبر (۱۴۱۲ق)، *الاستیعاب*، بیروت، دارالجیل.

١٥. ابن عساكر، على بن حسن (١٤١٥ق)، *تاريخ مدينة دمشق*، بيروت، دارالفكر.
١٦. ابن مردويه (١٤٢٤ق)، *مناقب*، قم، مؤسسه دارالحدیث.
١٧. ابن معين الدارمی (بی تا)، *تاریخ ابن معین*، دمشق، دارالمأمون للتراث.
١٨. ابن معین الدوری (بی تا)، *تاریخ ابن معین*، بیروت، دارالقلم.
١٩. ابن منظور، محمد بن مکرم (١٤١٤ق)، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.
٢٠. ابویعلی موصلی (١٤١٢ق)، *مسند*، بی جا، دارالمأمون للتراث.
٢١. احمد بن حنبل (١٤٣٠ق)، *فضائل الصحابة*، عربستان، دار ابن الجوزی.
٢٢. احمد بن حنبل (بی تا)، *مسند*، بیروت، دار صادر.
٢٣. اربلی، علی بن عیسی (١٣٨١ق)، *كشف الغمة*، تبریز، مكتبة بنی هاشمی.
٢٤. البانی، محمد ناصر الدین (١٤١٥ق)، *سلسلة الصحیحة*، ریاض، مكتبة المعارف.
٢٥. بخاری، محمد بن اسماعیل (١٤١٠ق)، *صحیح*، قاهره، وزارت اوقات و شؤون اسلامی.
٢٦. بیاضی، علی بن یونس (١٣٨٤ق)، *الصرط المستقیم*، نجف، کتابخانه حیدریه.
٢٧. ترمذی، محمد بن عیسی (١٤١٩ق)، *سنن*، قاهره، دارالحدیث.
٢٨. جصاص (١٤٠٥ق)، *الفصول فی الأصول*، تحقیق: عجیل جاسم، بی جا، بی نا.
٢٩. جوهری (١٤٠٧ق)، *صحاح*، بی جا، دارالعلم للملایین.
٣٠. حاکم نیشابوری، ابو عبد الله (بی تا)، *المستدرک علی الصحیحین*، بی جا، بی نا.
٣١. الحسینی الزبیدی، محمد مرتضی (١٤٠٥ق)، *لقط اللالی المتناثرة فی الأحادیث المتواترة*، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، اول.
٣٢. حلبی، ابوالصلاح (١٤٠٤ق)، *تقریب المعارف*، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
٣٣. حلّی، رضی الدین علی بن یوسف (١٤٠٨ق)، *العدد القویة*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
٣٤. خوارزمی، موفق (١٤١٤ق)، *مناقب*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
٣٥. ذهبی، محمد بن احمد (١٣٨٢ق)، *میزان الاعتدال*، بیروت، دارالمعرفة.
٣٦. ذهبی، محمد بن احمد (١٤١٣ق)، *سیر اعلام النبلاء*، بیروت، مؤسسه الرسالة.
٣٧. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (١٤١٢ق)، *مفردات الفاظ قرآن*، بیروت، دارالعلم.
٣٨. زبیدی، مرتضی (١٤١٤ق)، *تاج العروس*، بیروت، دارالفکر.
٣٩. سیدین طاووس (١٤٠٠ق)، *الطرائف*، قم، چاپخانه خیام.
٤٠. سیوطی، حافظ جلال الدین (١٤٢٦ق)، *تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی*، دمشق، دارالکلم الطیب.
٤١. طبرانی، سلیمان بن احمد (بی تا)، *معجم کبیر*، قاهره، دار احیاء التراث العربی.

٤٢. طبرسى، عمادالدين (١٣٨٣ق)، *بشارة المصطفى*، نجف، كتابخانه حيدريه.
٤٣. طريحي، فخرالدين (١٣٧٥ش)، *مجمع البحرين*، تهران، كتابفروشى مرتضى.
٤٤. طوسى، محمد بن الحسن (١٤١٤ق)، *امالى*، قم، انتشارات دارالثقافة.
٤٥. طيلسى، ابى داود (بى تا)، *مسند*، بيروت، دارالمعرفة.
٤٦. عجلى، احمد بن عبدالله (١٤٠٥ق)، *معرفة الثقات*، مدينه منوره، مكتبة الدار.
٤٧. عسكرى، ابو هلال (١٤١٢ق)، *الفروق اللغوية*، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
٤٨. علامه حلى (١٤١١ق)، *كشف اليقين*، بى جا، مؤسسه چاپ و انتشارات.
٤٩. غزالى، ابو حامد محمد بن محمد (١٤١٩ق)، *المنحول من تعليقات الأصول*، دمشق، دار الفكر، سوم.
٥٠. فراهيدى، خليل بن احمد (بى تا)، *العين*، بيروت، دار احياء التراث العربى.
٥١. قندوزى حنفى، سليمان (١٤١٦ق)، *ينابيع المودة*، بى جا، دارالأسوه.
٥٢. مباركفورى، عبدالرحمن (بى تا)، *تحفة الأحوذى شرح سنن ترمذى*، بى جا، دارالفكر.
٥٣. متقى هندى، على (١٤٠٩ق)، *كنز العمال*، بيروت، مؤسسة الرسالة.
٥٤. محب طبرى، احمد (بى تا)، *الرياض النضرة فى مناقب العشرة*، بيروت، دارالكتب العلمیة.
٥٥. مزى، يوسف (١٤١٣ق)، *تهذيب الكمال*، بيروت، مؤسسة الرسالة.
٥٦. مغربى، نعمان بن محمد تميمى (١٣٨٥ق)، *دعائم الاسلام*، مصر، دارالمعارف.
٥٧. نسائى شافعى، احمد بن شعيب (بى تا)، *خصائص امير المؤمنين على بن ابي طالب*، تهران، مكتبة نينوى الحديثة.
٥٨. نسائى، احمد بن على (١٤١١ق)، *السنن الكبرى*، بيروت، دارالكتب العلمیة.
٥٩. هيشمى، على بن ابى بكر (١٤٠٨ق)، *مجمع الزوائد*، بيروت، دارالكتب العلمیة.